

## باسم یوسف

گرفتم نیمه آن لب بدندان دهان را از دهانم داشت پنهان (۱)

## باسم عثمان

پی نام خود آن خور شید ابرار گشاد از هم دو انگشت نگونسار (۲)

## باسم شمس

رود عمرم بسر بر وجه دلخواه چورو بنما یدم در سال آن ماه (۳)

## عمل کنایت

بقانون نهم کما مد کنایت رسیدا عمال تحصیلی بغایت

بود آن، ایدکه لفظی را نشانه کنی بی این اصول هشتگانه (۴)

## باسم هاشم

نما طرف مهت ای شوخ دلبر دراز پای گور و شنتر اختر (۵)

- ۱ - مقصود از «لب» عدد این کلمه است که «۳۲» باشد و نیمه آن «۱۶» میشود که معادل دو حرف «ی» و «و» است و چون «یو» بدندان یعنی حرف «س» گرفته شود (عمل استعاره) «یوس» میشود. و اما مقصود از دهان اول حرف «م» است (عمل استعاره) و منظور از دهان دوم لفظ «فم» است (عمل مترادف و چون «م» از «ف» پنهان شود، «ف» باقی میماند که با «یوس» یوسف میشود.
- ۲ - مقصود از خور شید مترادف آن یعنی حرف «ع» است و دو انگشت نگونسار بشکل «۸» است که مترادف آن ثمان است و ثمان چون بعد از «ع» آید عثمان میشود.
- ۳ - مقصود از سال عدد «۳۶۰» (۱۲ × ۳۰) است که معادل دو حرف «ش» و «س» میباشد و روی ماه حرف «م» است که چون در میان «ش» و «س» بیاید «شمس» میشود.
- ۴ - «کنایت» و آن بر دو قسم است: قسم اول ایراد لفظی است و اراده لفظی دیگر بواسطه معنوی که موضوع آن لفظ مراد باشد و لفظ مذکور را برای آن وضع کرده باشند... قسم دوم ذکر لفظی است و اراده لفظی دیگر بی وساطت معنی، بی آنکه دلالت اول بر ثانی بطریق تشبیه و تلمیح باشد یا لفظ ثانی موضوع له اول باشد. (معنیات)
- ۵ - در نسخه این شعر آخر این بیت «روشنتر از اختر» آمده و درست نیست. طرف مه حرف «ه» است که در لفظ «ها» خوانده میشود و روشنتر از اختر، کنایه از آفتاب است که مترادف آن «شمس» میباشد و چون شمس از پای در آید «شم» باقی میماند که با «ها» هاشم میشود.

## عمل قلب

سیم قلب است وان در نظم ترکیب عبارت باشد از تغییر و ترتیب (۱)

## باسم تاج

دلیم کز هر دو عالم جات گشته است شنیده نام توشیدات گشته است (۲)

## باسم عمر

مپوشان خال خود از سینه ریشان که دور از دانه مرغ آید پریشان (۳)

۱ - «عمل قلب و آن عبارتست از اشارت کردن به تغییر ترتیب حروف... اگر مجموع حروف علی الترتیب منقلب گردد، آنرا قلب کل گویند و الاقلب بعض... و چون بتقدیم و تاخیر دو لفظ یا بیشتر اشارتی واقع شود، بی ملاحظه ترتیب حروف آنرا قلب کلی گویند... و چون اشارت بتغییر حروف یا کلمات بمفردی کرده شود که بحسب وضع دلالت کند بر آن چون کلمه قلب و عکس و درعکس و امثال آن، آنرا قلب وضعی گویند... و اگر نحوای سخن مشعر باشد بتغییر ترتیب حروف بی آنکه مفردات کلام را دلالتی باشد بر آن، آنرا قلب جعلی خوانند... صیغه قلب و عکس [و] مشتقات آن چون مقلوب و معکوس و منعکس و منقلب و لفظ دور و دل و گردش و گشتن و گردیدن و گردانیدن و باز گونه کردن و نگونسار ساختن و آنچه از اینها مشتق باشد در قلب کل مستعمل باشد... و لفظ آشفته و پریشان و شوریده و بهیم برآمده و درهم شده و بر همزده و نظائر آن در قلب بعض مذکور میگردد» (الکبری).

۲ - این بیت در نسخه الف چنین آمده :

دلیم کز هر دو عالم جات گشت است شنیدم نام منشیدات گشت است .

مقصود در مصرع اول «جات گشت است» یعنی مقلوب «جات» تاج است .

۳ - دور از دانه یعنی بدون نقطه و پریشان یعنی بدون ترتیب و چون سه حرف «مرغ»

بدون نقطه و ترتیب باشد اسم عمر حاصل میشود .

باسم آدینه (۱)

میان خانه دی آهم برا فر رخت یکی آتش که سقف خانه را سوخت (۲)

عمل اسقاط و تخلیص

دوم اسقاط و تخلیص است و آن هست ز چیزی کان نباید دا شتن دست (۳)

باسم علی (۴)

بمهرت بیدلی ز اغیار صافست که شسته در جهان دست از خلافت (۵)

۱- این عنوان و بیت بعد از آن در نسخه آنت نیست .

۲- لفظ « دی » در میان « خانه » « آدینه » میشود و چون سقف خانه یعنی حرف «خ»

بسوزد آدینه باقی میماند .

۳- عمل اسقاط و آن عبارتست از نقصان کردن حرف یا بیشتر از لفظی که اندراج یافته

در معنی . هر لفظ که بوجهی از وجوه دلالت کند بر معنی زوال و دوری و حذف و امثال آن

می شاید که درین عمل بدان توسط جویند چون کلمه بی و کم و نظائر آن . . . و از جمله طرق

اسقاط نهی و نفی است . . . و از آنجمله توسل جستن است بفعلی چند که بی کلمه نفی و

نفی . دلالت کند بر اسقاط شیشی مثل رفتن و باختن و گذاختن و انداختن و پرداختن و شستن و

گستن و کاستن و گذاشتن و برداشتن و انباشتن و قزاقان و کندن و افگندن و سودن و فرسودن

و زردیدن و چیدن و بریدن و دریدن و گشتن و گزیدن و رسیدن و بخشیدن ( در اصل : بچشیدن ) و نوشیدن

و پاشیدن و تراشیدن و باریدن و کم کردن و پاره کردن و آواره شدن و ریخته شدن و جهی از وجوه

مشعر باشد بر نیستی بر حدایی چون فراق و وداع و دوری و مهجوری و نظائر آن « ( الکبری )

۴- الف : باسم علی .

۵- این بیت در نسخه آنت چنین آمده :

بمهرت بیدلی ز اغیار امانت که شسته در میان دست از خلافت

مقصود از مهر آفتابست که مرادف آن رخ است و چون « بیدلی » به مهر باشد « عبیدلی »

میشود و چون دست از « بید » که مترادف « خلافت » است بشویند : « علی » باقی میماند .

# بعضی مسأله‌های ترجمه‌ی حال

## رودکی

این مضمون که برسم الخط امروزی تاجیکی [روسی] نوشته شده است توسط پیغله رشاد برسم الخط دری گشتانده شده است؛ لذا اگر بعضی تراکیب نامانوس بنظر میرسد تفاوت لهجه‌های تاجیکی (معمول تاجکستان امروزی) و دری افغانستان است.

آموختن ترجمه‌ی حال و ایجادات رودکی برای تاریخ ادبیات فارسی و تاجک اثر زیاد دارد هر چند که در باره‌ی رودکی به زبانهای گوناگون کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری نوشته شده است. تا حالا یک مقدار مسأله‌های مهم ترجمه‌ی حال و ایجادات شاعر حل نگردیده است کتاب به چاپ تیار کرده‌ی مؤلف این سطرهای همین مسأله‌ها را دربر گرفته است درین مقاله خلاصه‌ی تدقیقات خود را دایره به چند مسأله ذکر میکنم:

اولاً نام پوره و تاریخ وفات رودکی در علم موافق معلومات کتاب سمعانی قبول شده است، تولد شاعر را بین سالهای (۸۵۰ و ۸۶۰ م) = (۲۳۷-۲۴۷ هـ ق) تخمین میکنند در مسأله وقت به دربار سامانیان آمدن رودکی بحث میرود بین معلومات سرچشمه‌ها و سخن خود رودکی راجع به دعوت شدنش به دربار نصر بن احمد اختلاف است.

رودکی را به دربار دعوت کردن نصر دوم که سال ۹۱۴ م (= ۳۰۲ هـ ق) در ۸ سالگی اش بر تخت نشسته بود به احتمال راست نمی‌آید این دعوت تنها بعدتر تخمیناً بعد ده سال

## باسم عماد (۱)

بت من راه عقل و صبر جان زد      چو عمداً دامن خود بر میان زد (۲)

## باسم زهره

زهر مز نام مطرب شد هویدا      ولی بر وضع اندک زیرو بالا (۳)

بنام ایزد زهی در گرامی (۴)      که سفت الماس نوک کسلک جامی

## تاریخ تمام این نظم (۵)

چو فیض قدسی آمد ، جای تو بیخ      نباشد گر کنندش فیض تاریخ (۶)

به تشریف قبول ارزنده بادا      برار باب کرم فرخنده بادا

تمت تمام شد رساله منظومه مولی نورالدین عبدالرحمن الجامی فی شهر جمادی

الاول سنه ۱۲۵۸ بر دست احقر الکتاب محمد سلیم عقی عنه ، (۷)

۱- این عنوان و بیت بعد از آن در نسخه الف نیست .

۲- دامن ، عمداً الف است و چون در میان « عمد » در آید « عماد » میشود .

۳- حل صحیح این معما برای من « بیسر نشه ، شاید مقصود از دو کلمه مطرب و هویدا حروف اول آن دو یعنی «م» و «ه» باشد که اگر «م» هر مز به «ه» مبدل گردد « هر مز » میشود و چون اندکی زیرو بالا شود یعنی از آخر هر هرز به اول آن منتقل گردد اسم زهره حاصل میشود (و الله اعلم)

۴- الف : بدم ایزدی در گرامی .

۵- الف : تاریخ تمام این نظم .

۶- از کلمه « فیض » بر می آید که نظم این مثنوی در سال ۸۹۰ هجری صورت گرفته است .

۷- عبارت فوق در آخر نسخه «ب» که اصل قرار داده شده است نوشته شده و نسخه

« الف » با این عبارت تمام میشود : « نوشته شد در چهار کبری شب باستعجال ، اعانداً الله بالنبی وآله فی الاجال ، تم شد .

در زمان حاکمیت پسر همین نصر سلطان محمود غزنوی (۱۰۲۹ م - ۱۰۴۱ هـ ق) فاطمیان ملتان یعنی قرمطیان را به زیر شکنجه گرفت.

دوم - سال ۱۰۴۴ م (= ۴۳۶ هـ ق) نماینده‌های مخفی اسمعیلیان در ماوراء النهر اهالی را به تابعیت خلیفه مستنصر بالله فاطمی ۱۰۳۶ - ۱۰۹۴ م (= ۴۲۸ - ۴۸۸ هـ ق) باو موفقیت تمام تشویق کردند بغراخانی، قره خانی اول خود را طرفدار آنها وانمود کرده بعد به ناگاه در پایتخت و دیگر شهرها اسمعیلیان را به شکنجه کشید.

سوم - سال ۱۱۳۰ م (= ۵۲۵ هـ ق) حکومت دار قره خانی سمرقند (که به یث روایت پسر احمد نام شخصی و به روایت دیگر برادر او بود) کشته شده تشکیل کننده این سو قصد سرروحانیان فقیه مدرس و رئیس شهر بوده به فرمان حاکم جوان این فقیه دستگیر و مقتول گردید.

حکایت سیاستنامه انعکاس همین واقع‌های تاریخی بوده به نصر بن احمد سامانی که معروفتر است نسبت داده شده است این گونه اشتباهات در تاریخ نامه‌های فارسی و تاجیکی بسیار دو چار میشود.

همین گونه روایات را زیر سر لوحه (حکایات) کاتبان در «الفهرست» ابن ندیم هم داخل کرده‌اند ابن ندیم حکایات راجع به قرمطیان را نقل کرده به ابن رزام استناد داده است و تأکید کرده است که به درستی این حکایت ضامن نیست حکایت ابن رزام را راجع به قرمطیان ابن مسکویه هم اقتباس کرده است اما او قرمطی بودن نصر دوم را ذکر نکرده است این اثبات آن است که حکایت راجع به نصر در «الفهرست» تنها علاوه بعدینه است و بس. اخبار رشیدالدین باشد هرگز قابل اعتماد نیست چرا که قسم به دوره سامانیان تعلق داشته کتاب او به قول مجتبی مینوی از کتابهای دیگر به تحریف نقل شده اخبار بی استناد نیز علاوه شده است.

بهر حال اگر حکایت قرمطی بودن نصر دوم از تخت فرو آورده شدن این امیر مشهورترین و توانا ترین سامانی و به شکنجه کشیدن شدنی مقربان او حقیقت تاریخ می بود در این

سال ۹۲۴ م (= ۵۳۱۲ ق) صورت گرفته می‌توانست آن وقت رود کی ۶۶ یا ۷۴ ساله می‌بود اگر بین سالهای ۸۵۰ و ۸۶۰ (= ۲۳۶، ۲۴۶) تولد شده باشد در سال ۶۱۴ م ۱ و ۵۶ یا ۶۴ ساله بود اما از اشعار رود کی آشکار است که او در جوانیش به دربار آمده بچند شاه خدمت کرده است با این ملاحظه تدقیقات چنان تخمین می‌کنند که رود کی در زمان حکومت اسمعیل سامانی (= ۲۷۹-۵۲۹۵ ق) به دربار کشیده شده است ولی این تخمین با معلومات ماخذها مخالف است.

اگر تخمین کنیم که رود کی به دربار نصر اول بن احمد سامانی (۸۴۲-۸۹۲ م) = (۲۲۷-۵۲۷۹ ق) که تا آخر عمرش در سمرقند استقامت داشت پسر سلاله سامانیان بود دعوت شده است احتمالی خالی معما دست دهد نصر اول شخصی با معرفت بوده به قولی ابن اثیر به عربی شعر هم می نوشته است ممکن نیست که او از شخصیت رود کی برین جوان صاحب استعداد که در پایتخت دولتش سمرقند تحصیل علم کرده، چون شاعر و خواننده و نوازنده‌ای مشهور گردیده بود، بیخبر مانده باشد اینست که در ماخذها دو امیر سامانی که هر دو نصر بن احمد نام داشته و کنیه هر دو هم ابو الحسن بوده است بهم آمیخته شده اند. ثانیاً مهم ترین مسأله ترجمه حال رود کی مسأله جهان بینی (مسالك) اوست در اساس حکایت‌های «سیاستنامه» و «الفهرست» که قری مطی بودن نصر و مقر بانس از تخت فرو آوردن نصر دوم و شکنجه قری مطیان را خبر می‌دهند این چنین در اساس يك مصرع رود کی که معروف بلخی اقتباس کرده است.

در علم تخمین است که رود کی در حرکت قری مطیان شریک بوده و به این سبب کور کرده شده است اخبار «سیاستنامه» و «الفهرست» در خصوص قری مطی بودن نصر دوم به حقیقت حال راست نمی آید بلکه واقع‌های خیالی بعد روی داده را که به نصر نام چند شخص دیگر تعلق دارند ذکر کرده است.

اول- در آخرین چار یک عصر ۱۰ دهم والی ملتان نصر ابن حمید لودی مذهب فاطمی را قبول کرده و چنانکه مقدسی نوشته است لودی به خلیفه فاطمی مصر تابع شده است.

به بلعمی بخشیده شده است که سال ۹۴۰ م (۳۲۹ هـ ق) وفات کرده بود بلعمی را باشد سال ۹۳۷ م (۳۲۶ هـ ق) خود نصر معزول کرده بود و تا این سال یگان واقعه فوق العاده که به جان بلعمی ورود کی تهدید کرده تواند روی نداده است .

موافق روایات راجع به قرمطی بودن نصر دشمن اساسی قرمطیان فاطمی روحانیون و عسکران خاص (ترکان) بشمار میروند. پس از اینجا چنین برمی آید که گویا رود کی همین عسکران خاص را به گربه و مار تشبیه کرده به مقابل آنها چاره اندیشیدن را به ابوالفضل بلعمی مصلحت داده است و حال آنکه رود کی چنین مصلحت داده نمیتوانست و بلعمی از چاره ضد خاص عسکران ترک عاجز بود .

چنانکه معلوم است لشکریان ترک قوه اساسی حربی و متکای اساسی سلطنت سامانیان بودند و تنها در وقت هجوم دشمنان خارجی یا یورشها از اهالی لشکر اختیاری جمع می کردند غیر از این اگر قصیده بر مقابل دشمنان فاطمیان قرمطی می بود رود کی به خود نصر قرمطی که تا سال ۹۳۷ م (۳۲۶ هـ ق) اوج شوکت و توانائی بود مراجعت می کرد معلوم است که بعد تر سال ۹۴۰ م (۳۲۹ هـ ق) ابوعلی چغانی که سپهسالار نصر دوم بود ما کانرا کشته لشکر و شمشیر را مغلوب کرده او را به اطاعت نصر عهده دار کرد و ایران شرقی را تا سرحد حلوان به خاک دولت سامانیان همراه کرد .

از مضمون این قصیده معلوم میشود که واقعه در غیاب نصر دوم به وقوع آمده است و چنین واقعه حقیقه روی داده بود در قصیده ظاهرراً از خصوص عصیان برادران نصر دوم که در سال ۹۳۰ م (= ۳۱۹ هـ ق) به وقوع آمده بود سخنی می رود شوریشگران در غیبت نصر بخارا را ضبط کرده بودند قسم اساسی بلوگران متبعها و یلیحان و شوره پشندان (به تعبیر گردیزی فصولیان بخارا) که ابو بکر نانو از حبس آزاد کرده بود تشکیل میدادند رود کی در قصیده اش (فاطمیان) گفته ظاهرراً همین ها را در نظر دارد این شورش چه برای نصر و بلعمی و زیر و چه برای رود کی شاعر که هر دو را مدد کرده بی شبهه خوف کلان داشت دعوت رود کی ظاهرراً تأثیر بخشیده است چنانکه معلوم است



خصوص بی شبهه همه مؤرخان و سیاحانی که در عصر ۱۰هـ بم به بخارا آمده بودند چیزی میفرستند .

ابن مسکویه برین مؤرخ دقیق نظر و ثیق الروایت که بی گمان از واقع های دولت سامانیان و پایتخت آن بخارا خوب آگاه بود از چنین واقعه مهم نباید سکوت می ورزید ابن مسکویه شاگرد و کتاب دار کتابخانه وزیر معروف آل بویه ابن عمید بود . پدر عمید ابو عبدالله عمید از سال ۹۴۰م (= ۳۲۹ هـ ق ) در بخارا بوده در زمان حکومت نصر دوم خدمات دیوانی رسالت را به جامی آورده است و در زمانی امارت نوح ابن نصر بهمان دیوان رهبری میکرده است شبهه ای نیست که ابن عمید دائم همراه پدرش بوده از همان واقعه های که در دولت سامانیان به وقوع می آمد خبر داشته است اگر نسبت نصر به قرمطیان و شکنجه آنها حقیقت میداشت ابن عمید میدانست و به طفیل او ابن مسکویه که در تاریخ مامه خود ( تجارب الامم ) هر گاه از او سند آورده خبر می یافت .

تضمین معروف بلخی نیز اثبات قرمطی بودن رودکی شده نمیتواند زیرا بیت های دیگر آن قصیده رودکی که سعید نفیسی پیدا کرده است از پیرو قرمطیان بودن رودکی شهادت نمی دهد ابن بیتها نشان می دهد که بلعمی وزیر رودکی و دیگران از روزهای دشواری که به سر آنها آمده است گرفتار اندوهی ساختند دشمنانیکه رودکی به گریه و مار شبیه شان کرده است به آنها تهدید دارند شاعر بلعمی را صدر جهان نامیده دعوت کرده است که جهان تاریخ شش شد در اسپیده صادق دم پیش از آن که دشمنان به آنها دست ظفر یابند چاره اندیشد و گرنه نالیدن و تپیدن سود نخواهد بخشید .

در اساس احتمال قرمطی بودن نصر دوم را اهل تدقیقات تخمین کرده اند که این قصیده در زمانی که بجان نصر سو قصد شد و مبارزه قرمطیان و رقیبانشان اوج گرفت و یاد در زمان استعفاء و عزلت بلعمی وزیر ایجاد شده اما واقعه تاریخی این تخمین را رد میکند آن سو قصد به جان نصر از سال ۹۴۲م (= ۳۳۱ هـ ق ) پیشتر واقع شده نمیتوانست و حالا که قصید

نشان میدهند که وی به یگان جریان دینی مربوطه است به صلح دادن بین دین و فلسفه شغلی نکرده او فلسفه عملی حکمت و زندگی را ترغیب کرده عنعنۀ مردمی ایران نژاد را دوام داده است از این حالت معاصران او پیروان بعدینۀ او گواهی دادند .

از این گفته‌ها معلوم گردید که از نصر دوم و از بلعی و از رودکی به قرمطیان نسبت داشتند و از دربار رانده شدن رودکی از نه به گیر و دار دینی مربوط است بلکه سبب آن پیری و ناتوانی شاعر است قسمت رودکی به تقدیر اولین شاعر ایران زمین یعنی منطقی رازی که بین سالهای ۹۷۷-۹۹۰ م (= ۳۵۶، ۳۶۹ هـ ق) وفات کرده است مانند است چنانکه رودکی قصیدۀ (شکایت از پیری) نویسته بود منطقی رازی هم در دو شکایت نامه خود بخت و اقبال را که یک وقتها نصیب اش بوده است تصویر نموده از آن که در پیرانه سالی از نظر اعتبار ممدوحان دور و در حالی بینوائی افتاده است شکایت میکند .

گمان کور کرده شدن رودکی به حقیقت راست نمی آید یگان معلومات عاید به کور کرده شدن رودکی در آخر عمرش که «نجاتی» خبر داده است سهویست که هنگام نقل واقعه های تاریخی صادر شده «نجاتی» تصدیق می کند که رودکی در خدمت نوح ابن منصور (۹۷۶ تا ۹۹۳ م) (= ۳۶۵-۳۷۳ هـ ق) بوده است که این از امکان بیرون است واقعه از طرف نوح کور کرده شدن ابو جعفر محمد در تاریخ صادر شده است اما این نوح نوح بن نصر دوم بود که برادر خود ابو جعفر محمد را بایک برادر دیگرش و عمکش (یا نخائی اش) از سبب اشتراك آنها در عصیان ابو علی چغانی سال ۱۴۷ م (= ۳۳۶ هـ ق) گور کشانیده بود قرابت نام ابو علی جعفر محمد ابن نصر سامانی و جعفر ابن محمد رودکی (یابه روایت دیگری ابو جعفر محمد رودکی) نجاتی را در اشتباه انداخته است چنانکه مشهور همزمانان جوان رودکی و پیروان بعدینۀ آنها ابو ضراء معمری دققی ، ابو حیان تو حیدی ، فردوسی ، ناصر خسرو ، محمد عوفی اعماد بودن رودکی را تصدیق میکند در وقت وفات رودکی ابو حیان ۱۹ ساله بوده است (تولدش تخمیناً سال ۹۲۲ م (= ۳۱۰ هـ ق) ابو حیان نیز در خدمت ابن عمید ذکر شده بوده است و بی شبهه

بلعمی در فرو نشانیدن آن شورش خدمت مهم کرده است .  
 از گفته‌های بالا چنین برمی آید که مشبه مار و گربه در قصیده رود کی قرمطیان  
 وفاطمیانند که در عصیان برادران نصر دوم اشترک داشتند شبهه‌ای نیست که رود کی  
 از وحشیانیت قرمطیهای بحرینی از هجوم آنها به حاجیان و اهالی شهرهای کوفه، بصره  
 و مکه از قتل و غارت گرفتار آنها خبر داشت سال ۹۰۷ م ( ۲۹۵ هـ ق ) قرمطیان  
 کاروان حاجیان خراسان را گیر کرده در سالهای ( ۹۲۳-۹۲۴ م ) ( ۳۱۱-۳۱۲ هـ ق )  
 و ۹۳۰ م ( ۳۱۹ هـ ق ) نیز به حاجیان هجوم کردند مخصوصاً هجومی که قرمطیان در ماه  
 جنوری سال ۹۳۰ م ( ۳۱۹ هـ ق ) در ایام حج به مکه کردند و کشتار مدهشی به عمل  
 آوردند مشهور است در بین هلاک شده گان بی شبهه حاجیان بخارا و دیگر شهرهای  
 دولت سامانیان بودند و شاید شناسهای رود کی هم باشند در همان سال ۹۳۰ م ( ۳۱۹ هـ ق )  
 در بخارا عصیان به عمل آمد .

از اینجا قصیده رود کی را به طرز ذیل معنی داد کردن جایز است رود کی در این قصیده  
 پیروی تعلیمات فاطمیان را ترغیب نکرده است بلکه چنین میگوید : این عصیان خوف  
 عظیم بوجود آورد و خصوصاً در آن اشترک کردن فاطمیان خوف دارد احترام  
 اصلی پیغمبر کار شریف است اگر رفتار آنها نجیب می بود آنگاه من می گفتم :  
 ( که اندر جهان به کس مگر و جز به فاطمیان ) اما وحشیانیت آنها را هم همه میدانند به آنها  
 تسلیم نباید شد و یا به مذمت عصیانگران نه باید اکتفا ورزید بلکه پیش از آن که مارا احاطه  
 کرده پاره پاره کنند به مقابل آنها چاره قطعی باید دید آخر !

کی مار ترسگین شود و گربه مهربان      گرموش مار و مور کندگاه در همی  
 صور جهان جهان همه تاریک شب شده است      از بهر ما سپیده صادق همس دمی

یعنی تنها تو میتوانی مارا پی رهائی !  
 عقیده ما چنین است مضمون این قصیده نه تنها ترغیب بدعت قرمطی نیست بلکه  
 عموماً پیروی یگان تعلیمات دینی بودن رود کی را اشارت نمی کند سرودهای رود کی

يك ميليون سي صد هزار شعر داشتن رود كي مبالغه است به معنی داد دوم نیز راضی شدن ممکن نیست زیرا اگر رشیدی اشعار رود کی راسیزده مرتبه گشته و بر گشته می شمارد (هم افزون آید اگر چنین که باید بشماری) نمی گفت به فکر مادر شعری رشیدی عددی نزدیک به حقیقت باید باشد احتمال وی (سیزده ره ده هزار) گفته است از بسکه به عوض کردن کلمه‌ای (ده) به (صد) وزن شعرویران نمی شود شاید کاتبی از روی سهل گیری و یا به مقصد افزون دبدبه (ده) را به (صد) بدل کرده باشد اگر تحریف های را که در دست نویسها بسیار اند بنظر گیریم این تخمین ما را به حقیقت نزدیک شماریدن ممکن می گردد (تمام)

نویسنده: عبدالرحمن طاهر خانوف

استاد پوهنتون لینن گراد

گرداننده رسم الخط: پیغله رشاده

درباره رودکی معلومات نیک (عمیق) داشت پس معلومات این همزمانان رودکی بی شبهه از حقیقت دور نیست .

یکی از دلایل هایکه برای تصدیق بعد کور کرده شدن رودکی می آورند موجود بود تصویر در ایجادیات اوست اما این دلیل چنان مست است که به تنقیدتاب آورده نمی تواند شاعران بشار ابن برد، ابو علامعری و شاعر عصر بیست فارسی (شوریده شیرازی) که کور بودن تصویرهای بسیار اعلی دارند رودکی شعرهای شاعران عرب را میخواند و حتی ترجمه میکرد از جمله در اشعار ابن رومی که در تصویر استعداد بلند داشته است ابرازهای ایجادیات خلق میتواندست چیزی زیاد پیدا کند :

به بی اساسی تخمین بعد کور کرده شدن رودکی اشعارهای خود شاعر هم شهادت میدهند رودکی یک شعرش که ظاهراً در روزهای بعد از دربار رانده شدنش نوشته است میگوید که وی در همان خانه هست که پیشتر خود را از امپران بالاتر حس میکرد و حالا هم همان کس است اما سبب زبونیش رانمی داند در شعری راجع به سه پیراهن خود را به یعقوب تشبیه میکند که از بوی پیراهن یوسف چشم تارش روشن گشته و می گوید که وصل جانان نیز روشنگر چشم تارا و است این شعر دلیل آنست که شاعر در جوانی اش در زمانی که به جان خریداری مه جبینان بود اعمابوده است .

مسأله مقدار اشعار رودکی نیز بحث طلب است سخنان رشیدی سمرقندی را که (برش مردم شعر او را سیزده راه صد هزار) گفته است هر کس هر خیل شره میدهد بعضی ها میگویند که موافق شمار رشیدی شعر رودکی یک میلیون سی صد هزار بوده است دیگرها تخمین کردند که رشیدی سیزده بارش مردنش مکرر کرده است که شعر رودکی صد هزار بوده است ولی هر دو شکل تغییر قناعت بخش نیست .

نوراندازی کند. و در غیر آن بهتر است بسپاریم که کسی دیگر کاوشی، جستجویی در موقعیت اجتماعی شاعر بکند و از آن به جهان بینی و سبک بیانش راه یابد و چیزی در ارزیابی هنرش بنویسد که آنرا بجای دیباچه بگذاریم.

مادر باره هنرمندان معاصر خود به مواد زیادی دست داریم که به آیندگان میسر نیست و با این تحقیقات مواد خام قابل اعتمادی برای نگارش چگونگی ادب معاصر تهیه میشود.

شناخت شاعر به حیث انسانی که در بطن اجتماع گذاخته است و برای انسانهای دیگر از این سوز و این گداز سخن می گوید؛ کار ساده ای نیست. نمیشود او را مانند یک ماشین با چند جمله معرفی کرد. و همین دید و واقع بینانه است که تذکره نگاری به روش کهن را از دامن ادبیات جاروب کرد و دور انداخت. مقدمه ای که بطور دقیق برخورد شاعر و اجتماعش را در چهره هنرش نشان داده بتواند؛ خواننده را نیرو میبخشد که مجموعه اشعار را به آسانی بفهمد و آگاهانه از آن لذت ببرد.

۴- درست چاپ کردن کتاب؛ واضح است که اگر با این نزدیکی که بازندگی شاعر داریم اثر او را به این اندازه غلط چاپ کنیم؛ بعد از چندین سال و چندین چاپ، که اگر به همینگونه ادامه یابد؛ اثر شاعر کاملاً مسخ خواهد شد و این اندیشه اندوه زیادی با خود دارد؛ مثلاً سرنوشت این بیت هارا می گویم:

بهار معنی که بی خزان است به چشم پوشیده یی عیان است،  
که نیست او را به هیچ صورت نگاواری نظر گماری،

( چشم جان شکار - ص ۸ )

که شاید «نگاواری» در اصل «نگاه واری» باشد.

یا: گرنگردد یاد بالایت در این ره دستگیر بر نمیخیزد ز دست هر عصا امتداد من  
(مجمع اضداد - ص ۳۷)

که یحتمل «راه» در اصل «ره» است و واضحاً بجای «امتداد» امداد درست است.

# نقد اشعار

## منتخب اشعار استاد محمدانور بسمل

مپرس از دل حدیث بیقرار یهای بسمل را  
زمن بشنو که او این حرف را شوریده میگوید  
«بسمل»

منتخب اشعار استاد محمدانور بسمل چهاردهمین نشریه مؤسسه طبع کتب است که امسال در چهل و شش صفحه توسط مطبعه دولتی چاپ شده است .

در این «تازه کتاب» پنجاه غزل استاد بسمل را فراهم کرده اند که زیر دو عنوان نقد کرده ام : الف چاپ کتاب ، ب - نقد پارچه ها .

الف - نظری به چاپ کتاب : این کتاب به قطع جیبی و کاغذ اخباری که بتوان مالی ما خوب میسازد تهیه گردیده است ؛ اما در مورد چگونگی چاپ این کتاب و به صورت عموم سایر کتابهاییکه به همت قابل ستایش مؤسسه طبع کتب چاپ شده است دو نکته اساسی و مهم را باید یاد کرد :

۱- مقدمه به چاپ کتاب : اینگونه آثار آنگاه از نقاب تجارتنی و «شکلی» خود برمی آیند که از شتاب زدگی در کار تهیه و چاپ آنها خودداری شود . امروز که مجموعه انتخابی شعر شعرای معاصر را چاپ میکنیم و آنهم به این کوچکی و کم مایگی بهتر آن است تا اگر خود شاعر زنده است بر آن مقدمه ای بنویسد و بر گوشه های مختلف دید خود درباره هنرش تا آنجا که ایضاح آن از توان چند پارچه معدود پوره نیست

عشق بهتر از عمل است . عشق خاکساری و افتادگی می آموزد و این افتادگی  
و خاکساری خود عروج و نزدیکی است . عاشق باشیون می سازد و هرگز بانغمه نمی سازد:

بروای بلهوس بانغمه می ساز      که من در عشق اوشیون پرستم

( گداز ایدوست - ص ۳۵ )

و این عشق جرأت سرکشی عاشق را می کشد :

جرأت سرکشی ام نیست که در نقش قدم      عشق در آب و گلیم تخم زمین بوسی ریخت

( پرطاووسی - ص ۷ )

پیدا است که این عشق رنگ تصوفی دارد و بسمل مانند اکثر شعرای صوفی

در عاشقی طرفدار جنون است :

کی زدل کیف محبت بر لب آید بی جنون

بادۀ ماهوش تا داریم در جسام است و بس

( لطف دشنام - ص ۳۶ )

و ماهیت این عشق در غزل «حسن بندگی» صریح تر بیان شده است :

یه محفلیکه حضورش وداع هوشیار است      حرام آنچه نماید زباده خود دار است

به داغ عشق مگر به شود که زاهد را      زدید حسن عمل زخم آرزو کار است

گذر ز هستی اگر حسن بندگی خواهی      خدای هست بست اعتدال نادار است

ز کار و بار جهان گر بشوق خواهی کرد      محبت است دگر هر چه است بیکار است

در پهلوئی این عشق تصوفی که جنون و رسوایی بال پرواز آن است و ثبات آن

در شکست و پیوستگی آن در گسستگی است ؛ عشقی دیگر نیز در سینه بسمل آتش افروخته

است که آن عشقی مادی و انسانی است .

در این غزل شاعر معشوقش را وصف می کند و از او چشم کامیابی دارد:

نگه را از تو چشم کامیاب است      بر افکن پرده وقت بی نقاب است

زهی بخت بلند من که امشب      ز رویت کلبه من ما هتا بیست



یا: زمین چمن، قسمت ما سوختگان لاله سان داغ و دل افکار است

(حسن عمل - ص ۲۳)

بجای «زمین چمن»، «زین چمن» باید باشد و بجای «داغ و دل افکار»، «داغ دل افکار» درست به نظر میخورد. بدینگونه بیت های زیادی در این مجموعه یافته میشود. اضافه باید کرد که خرابی وضع مطبعه های ما که اکثر در چنین موارد بهانه ناشرین کتب است نمیتواند که ما را از ترتیب دادن غلط نامه ای در اخیر کتاب بی نیاز گرداند.

ب = نقد پارچه ها : طوری که نوشتم در چهل و شش صفحه کتاب پنجاه غزل بسمل جمع شده است و پیش از آنکه به نقد غزلها شروع کنم بهتر میدانم مختصری در شرح حال شاعر گفته شود. در معاصرین سخنور درباره بسمل چنین نوشته است:

«محمد انور بسمل خلف الصدق ناظر محمد صفر ولادت بسمل بتاريخ (۸) محرم الحرام (۱۳۰۶) ق مطابق (۱۲۶۶) ش در کابل واقع شده بسمل تعلیمات ابتدائی را اولاً خانگی سپس در آغاز تأسیس لیسه حبیبیه از صنف ۳ در لیسه مذکور شامل گردیده . . . .» (۱)

و از سطور بعد برمی آید که استاد بسمل در دستگاه دولت به حیث حاکم در قطن و بلخ و رئیس مرستون و معین وزارت مالیه و در اوایل سلطنت اعلیحضرت شهید محمد نادر شاه مدتی به حیث مدیر انجمن ادبی کابل کار کرده است. (۲)

موضوع اصلی اکثر غزلهای منتخب اشعار استاد محمد انور بسمل عشق است و پیش از سایر موضوعات انعکاس این پدیده زندگی در هنر شاعر قابل اعتنا معلوم میشود.

عشق بسمل : عشق بسمل آمیخته ای از عشق حافظ و عشق بیدل و عشق خود اوست. یعنی دید شاعر درباره عشق دو گونه است: یکی دید منحصر بخودش و دیگری دید تقلیدی اش، بنابراین تقلیدی شاعر عشق راستین عشق با خداست و برای رسیدن بخدا

۱- ص ۵۷ معاصرین سخنور، خال محمد خسته.

۲- همان صفحه، همان کتاب.

بودن و در ادبگاہ محبت نگاه را سر بمر اشك داشتن و در خیال جلوه زار نیستی  
گاه گاهی از نقش پا سر کشیدن را با همان ترکیبها و استعاره و تشبیه مجرد مانند:  
دستگاه چیدن، کلاه شکستن و چشم نگاه بر پا کردن و هوای دشت جنون و حیرت  
خانه آینه عجز و غیره بیان کرده است. همچنان غزل «داغ» را که مطلعش چنین است:

ز تخم عشق راحت حاصل کیست      توانرا ریشه در آب و گل کیست

(ص ۲۵ مجموعه)

به پیروی از این غزل حضرت بیدل سروده است:

چمن امروز فروش منزل کیست      رگ گل دود شمع محفل کیست

(ص ۲۲۷ غزلیات)

و غزل «عیش غنی» بدین مطلع:

چون نیامش گر بود شمشیر هم در آستین      مرد را ز رید نهان دست ستم در آستین

(ص ۳۸ مجموعه)

به استقبال این غزل بیدل است:

دست جرأت دیدم آخر مغتنم در آستین      همچو شمع کشته خواباندم علم در آستین

(ص ۱۰۴۸ غزلیات)

غزل «عیش با ترقب» که چنین آغاز می شود:

به چشم ابلهان چیزی زد دل کمتر نمی آزد      بلی گوهر جوی پیش تمیز خرنمی آزد

پیروست ازین غزل حافظ:

دمی باغم بسر بردن جهان یکسرنمی آزد      که يك جو منت دونان دو صد من زرنمی آزد

و غزل «بی تکلف تربیا» که چنین شروع می شود:

مضطرب مانند سیماب قرین با آتش است      تاجه پیش آید که بازم دل نه با آتش است

به اقتضای این غزل بیدل سروده شده است:

دل بیاد پرتو حسنت سراپا آتش است      از حضور آفتاب آینه ما آتش است

(ص ۲۶۰ غزلیات)

از ان موی طلایی زرد وزارم      گدازدل مرا زان چشم آبیست  
 تو هم برجسته ای، ای مصرع قدا      ولی آن بیت ابرو انتخا بیست  
 ز عکس جلوۀ آن روی رنگین      قماش پرۀ چشم گلا بیست  
 ورق های دل سیپاره من      پر از مضمون آن روی کتابیست

چه پنهان از تو ای زاهد که عمریست  
 چو لعل یسار خود بسمل شرایست

روشن است که این عشق دیگر آن عشق بزرگ و بنای همه هستی نیست. یکی از هزاران پدیده زندگیست که رو بندهای مطالعات فلسفی و اندیشه های تصوفی شاعر را دریده عریان جلوه کرده است.

در آغاز این مبحث کوتاه عشق بسمل را به آن سبب آمیخته بی از عشق حافظ و بیدل دانستیم که وی در اکثر غزل های خود از آن دو قهرمان مکتب های عراقی و هندی پیروی کرده و نظر آنان را درباره عشق و هر موضوع دیگری عیناً بیان کرده است. حافظ و اربنای هستی را عشق دانسته و بیدلانه باشکست رنگ ساخته است. برای آنکه عشق تقلیدی بسمل و منشأ آن که اشعار عاشقانه شعرای گذشته است بهتر واضح شود، چند غزل بسمل را در کنار غزل های شعرای سلف می گذارم؛ مثلاً:

بکوی عشق اگر یابی دل آواره راه آنجا

بخود از نقش پا گشتن بچین صد دستگاه آنجا (۱)

به پیروی از این غزل ابوالمعانی بیدل ساخته شده است:

به اوج کبر یا کز پهلوی عجز است راه آنجا

سرموی گر اینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا ... (۲)

در این غزل بسمل اندیشه های بیدل یعنی در عشق شکستگی و وفا گزیدن و امیدوار

۱- ص ۶ مجموعه

۲- ص ۱ غزلیات - کلیات بیدل، پوهنی مطبعه، اسد، ۱۳۴۱

کو حیانا دست منعم راز اشك سائلان      جبه نساخن کند يك رشحه نم در آستین  
 نیست تنها مایه عیش غنی رنج فقیر      زلف هم دارد ز داغ دل ورم در آستین  
 (ص ۳۸ منتخب)

بسمل از توانگر می خواهد که برضعیفان رحم کند و دستگیرشان گردد:  
 برضعیفان نکند رحم توانگر آیا      دست قدرت ز جهان رسم مدارا پر داشت  
 (حسن عبادت - ص ۲۲)

یا: منعم چو دست داری در کیسه سخاوت      حیف است جان پسندی در آستین گذارا  
 (جام جهان نما - ص ۱۳)

در این مورد درك شاعر سالم و منطقی است. وی روابط غنا و ثروت را در جامعه خود به درستی شناخته است مگر برای حل این معضله اجتماعی راهی را که می نماید، از نظر منطق جدید مطرود و غیر عملی است.

اسناد بسمل حمله هائی بر زاهدان مردم فریب روزگارش دارد که بسی تفاوت به حمله های شعرای سلف نیست؛ اما زندگی شاعر مصادف با آن زمان نیست که استعمار بابا سهای گوناگون روح مردم ما را لگد کوب کرده بود. و همه از وضع زندگی خود بیزار بودند و بناچارى دنبال پناه گاهیکه در آن سایه نجات باشد می تپیدند. بسمل در آن زمان می زیست اما باز هم برسم اکثر غزل سرایان قرون ششم و هفتم و بعد از آن غزلش را با عشق شروع میکند و از رنج جدایی می گیرد، گاهی معشوق را و گاهی تب و تاب خود را وصف می کند و در یکی دو بیت هم از وضع زمانه می نالد و در پایان غزل در یگان بیت یگان حمله بر زاهد ریاکار دارد. و این حمله و طعنه هاهم با همان تشبیه و استعاره قالبی همان مفاهیم مکرر را بیان می کند؛ مثلاً:

بر خود ز ریش و دستار پیرایه چند بستن      روی خدا بین شیخ بگذار این ریا را

(جام جهان نما - ص ۱۳)

و مقطع غزل بیدل چنین است :

نیست بیدل بقراری های آهم بسی سبب کزدل گرم نفس را درته پا آتش است  
به همین گونه غزل های زیادی در منتخب اشعار استاد بسمل یافته می شود که در وزن  
وقافیه و موضوع و دید و ترکیب ها و اصطلاحات از شعرای گذشته و بیشتر از بیدل  
پیروی شده است. این بخش، بخش تقلیدی همان بسمل مسلط بر بخش  
منحصر بخود آن است. اینکه هر شاعر باید ادب گذشته زبان خود را بداند و با  
دقایق شعر گذشتگان آشنا باشد انکار ناپذیر است؛ اما زمان او، اجتماع او و همه  
عوامل دیگری که بر هنرش تأثیر دارد بازمان، اجتماع و همه عوامل گذشته متفاوت است  
و همچنان احساس و دید شاعر فرق میکند؛ بنابراین هنرش هر چند از اندیشه های کهنه  
مایه گرفته باشد و قتی که با تجارب خودش می آمیزد و با احساس یک انسان امروز  
و زبان او بیان میشود حتمی اثر تازه ای است. و این تازگی و ابتکار رکن اساسی  
هنر است، رکن اساسی شعر است.

هر چند اگر در شرح حال بسمل مراجعه شود دیده میشود که وی نیز «... نشئه  
فقر در سر دارد و چندی به لباس فقرا و مجاذیب به نیت کسب فیض زیارت اهل الله  
در هندوستان بمزارات و مقامات متبر که گردش و بر یاضت بسر برده است.» (۱)  
مگر این تجربه هرگز شعرش را از عصای تقلید بی نیاز نه ساخته است.

#### اندیشه های اجتماعی بسمل :

در اکثر غزل های بیدل پیروی شده و بعضی غزل های دیگر، بسمل مانند  
بیدل در مواضع عدیده التفاتی به فقرا و بینوایان کرده و از عهده آن نیک بدر شده است.  
همیشه اگر بینوایی می بیند در کنارش غنارا نیز از یاد نمی برد و اگر غنا می بیند بستگی  
منطقی آنرا با بینوایی در نظر دارد؛ مثلاً در غزل «مایه عیش غنی» می گوید :

یا: به بیوقاری خود گریه می توان بسمل      که بین خلق همه حفظ آبرو جار است  
(حسن بندگی - ص ۲۱)  
یا: مردمی رخت کجا برده ازین ورطه که خلق      باز پوشند زهم چشم شناسایی را  
(نملک افزایی - ص ۴۵)

و در غزل «حسن عمل» می گوید:

بسمل از درد دل خویش به خلق  
گر توان گفت سخن بسیار است

(ص ۲۳)

این ها همه واقعیت های اجتماعیست که شاعر صادقانه آنرا بیان کرده است و با آن هنر خود را درخشان ساخته است. «... اگر چه جوهر شعر تخیل است ولی اگر در آن نشانه ای از واقعیت نباشد بیهوده گویی بیش نیست. شعر می تواند علاوه بر کشف زیبایی های در طبیعت و در حالات انسانی بکمک عوامل خواهان پیشرفت جامعه آمده و در راه رهایی انسان و سامان رسانیدن جامعه نقشی داشته باشد. شعر می تواند از حقیقت دفاع کند و بادشمنان آن ستیزه نماید.» (۱)

در غزل های بسمل مراعات سنت های متداول نیز محتوی و احساس آنرا معیوب ساخته است که زیر عنوان جدائی باید بحث شود.

**پا بندی های بسمل:** بسمل در بخش بزرگ غزل های منتخب اشعار، آنچنانکه اشاره شد در حصار موضوعات کهن که بیان آنها در شعر به صورت عنعنه در آمده گرفتار است. علاوه بر آن پا بندی وزن و قافیه نیز در شعر بسمل گاهی، بیان احساس را اندکی ناقص ساخته است و یا گاهی باعث آمدن کلمه های زاید شده است؛ همانند: «خویش» در مصرع دوم این بیت که جز مقفی ساختن بیت و وظیفه نیگرن دارد:

یا : چند میگیری حساب عیب ماگر آگهی با گزند خلق زاهد سبحة را بشمار مار

(گزند خلق - ص ۳۴)

ویا : چند دل بسته ای، ای شیخ به تسبیح عمیق؟ کاش این سنگ ترا از ره دین برخیزد

(دل بیمار - ص ۲۷)

و در غزل «حور و زاهد» گوید :

عبت دوزی نظر با حور زاهد چو ذوق چشم بیماری نداری

نشد غیر از گزند خلق شغلت چرا زین سبحة جز ماری نداری

(ص ۲۳)

بخوبی دیده می شود که «زاهد» و «شیخ» ریاکار در بیت های بسمل، تنها سمبول

فریب و خلق آزاریست. در حالیکه استعمار آن روزگار مردم را نمی آزرده بلکه در

میان جمیعت های شان نفوذ می کرد و با تشدید تضاد های آشتی پذیر رشته های

اساسی ارتباط جامعه را قطع می کرد. جامعه را فاسد می ساخت. ظاهراً بهترین

دوست و بهترین یاور مردم بود اما با پراگنده ساختن شان آنان را تضعیف می کرد.

اگر به عمل استعمار آن روزگار واقع بینانه دیده شود تنها «خلق آزار» صفت نارسا

و مبهمی برای آن خواهد بود.

جز این نکته اجتماعی دیگری نیز چون شهابی در افق پارچه های این مجموعه

درخشیده که متأسفانه زیاد زود گذر و خیره است. فقط در دوسه غزل این منتخب

اشعار عکس مغشوشی از روابط دیگر جامعه افتاده و از گلوئی تنگ این کتاب بخاطر

محدودیت آزادی بیان در جامعه، ناله های کوتاه کوتاه بسمل شنیده می شود :

چون صراحی جوش خونم را درین بزم خیال خنده پندارند خلق و من فغان دزدیده ام

تا چو شمعش ناگهان از جرثقی ندهد بیاد سر بجیب خویش از بیم زبان دزدیده ام

نیستم با اهل حق بسمل خیانت در نظر خرقة درویش بهرامتجان دزدیده ام

(حامل با رمانات - ص ۲۰)

تا آنجا که از مطالعه غزل های این «منتخب اشعار» برمی آید ، استاد بسمل به انواع اوزان عروضی قریحه خود را آزموده و به یکی دو بحر اکتفا نکرده است .  
صناعات ادبی مانند توریه و تضاد و مراعات النظیر و حسن تعلیل به وفرت بکار رفته است .

بیان بسمل تشبیهات و استعارات غیر محسوس و دقیق شعرای مکتب هندی را دارد و در آوردن ترکیب هایی بدان روش توانایی اش اعجاب انگیز است . و بیشتر اصطلاحات حضرت ابوالمعانی بیدل مانند : آتش تہ پای داشتن ، نقش قدم شدن ، دستگاہ چیدن ، هوس منش و غیره در غزل هایش به زیبایی آمده است .  
بصورت کلی می توان گفت که در سبک سخن بسمل مختصات مکتب های هندی و عراقی با خصوصیات زمان و زبان خود بسمل با هم آمیخته است ؛ اما در آن ممیزات مکتب هندی متبازتر است .

اسدالله حبیب





دانه عشق تو کشتیم در آب و گل خویش سوز سرزد ز دلم تا چه دهد حاصل خویش

(متاع جان - ص ۴۰)

و در مصرع دوم این بیت قیدوزن و قافیه معنی را کمی سرگردان ساخته است

جوهر خلق ز آئینه طلب کن بسمل بر رخ هر که طرف شد بتو هموار بر آ

(جنس غم - ص ۱۶)

و یا این بیت:

خیالش می رسد کو گل نشانی مگر ای دیده خونباری نداری

(حورزاهد - ص ۲۳)

و یا این بیت:

مدح خلقت تا کجا بر خود پسندی آورد در گذر زین طفل خوبی بسمل ای واهی گزین

(دین الهی گزین - ص ۳۰)

همچنان تخلص شاعر زنجیر دیگری بپای هنر اوست؛ زیرا در مقطع اکثر

غزل ها بخاطر آوردن تخلصش ناچار سخن از دشنه و خنجر و کشتار و خونریزی

آورده است تا کلمه بسمل مناسب تر بجا بنشیند. مانند این مقطع ها:

ز چه بسمل این همه میتپی چو بس است حاصل زندگی

که ز خون بدامن قاتلی گل تازه بی وتری رسد

(حاصل پختگان - ص ۱۹)

یا: زیر تیغ تو کند رقص زشادی بسمل

دیده تا در بر خود خلعت شاهی از خون

(خلعت شاهی - ص ۲۴)

یا: تو کز تیغ خم ابرو نکشتی بگو باری که بسمل بسمل کیست

(داغ بار - ص ۲۵)

یا: به تیغ نگاهت که شب همچو بسمل ز هجر تو بر خاک غلتیده بودم

(زهر چشم - ص ۳۳)